

برنامه صعود هیكل مبارك حضرت عبدالبهاء

فهرست برنامه

۱- مناجات شروع

۲- مناجات دوم

۳- ذکر دسته جمعی (به انتخاب جمع)

۴- قسمتی از سوره مبارکه عُصْن

۵- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

۶- بیان مبارك حضرت ولی محبوب امرالله

۷- قسمتی از پیام رضوان ۲۰۱۹ بیت العدل اعظم

۸- سرمای همدان

تنفس

۹- مناجات

۱۰- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء

۱۱- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء

۱۲- چون عبدالبهاء دعا بخوانید

۱۳- شرحی کوتاه از حیات حضرت عبدالبهاء

۱۴- شعری به مناسبت صعود حضرت عبدالبهاء

۱۵- شرح صعود

۱۶- زیارتنامه حضرت عبدالبهاء

۱۷- مناجات خاتمه (در صورتی که عزیزی ترک زبان در جمع باشد زیارت نمایند در غیر اینصورت به انتخاب مناجاتی

تلاوت گردد)

هو الله

ای رحمن، ای یزدان، بنده‌ئی هستم ضعیف و نحیف و ناتوان، ولی در پناه فضل و موهبت تو پرورش یافتم و از تندی عنایت شیرخوارم و در آغوش رحمتت در نشو و نمایم. ای خداوند هرچند مُستمندم ولی هر مُستمندی به عنایت تو ارجمند است و هر توانگری بی الطافت فقیر و حاجتمند. ای پروردگار تأییدی فرما که این حمل اعظم را قدرت تحمّل ماند و این عنایت کبری را محافظه توانم زیرا قوه امتحان شدید است و سطوت افتتان عظیم کوه کاه گردد و جَبَل خَرَدَل شود تو آگاهی که در ضمیر جز ذکرت نجویم و در قلب جز محبتت نخواهم بر خدمت احبّایت قائم نما و بر عبودیت آستانت دائم کن توئی مهربان و توئی خداوند کثیر الاحسان

ع ع

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۱۶۹

هو الله

یکتا خداوند مهربانا هر چند استعداد و قابلیت مفقود است و مشکلات استقامت در بلایا غیر محصور ولی قابلیت و استعداد امریست موهوب توخدایا استعداد بخش و قابلیت ده تا به استقامت کبری موفق آئیم و از این جهان و جهانیان درگذریم و نار محبتت بر افروزیم و مانند شمع بسوزیم و بگدازیم و روشنی بخشیم ای رَبِّ ملکوت از این جهان اوهام برهان و به جهان بی پایان برسان از عالم ناسوت بیزار کن و به مواهب ملکوت کامکار فرما از این نیستی هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیه موفق فرما سرور و شادمانی بخش و خوشی و کامرانی عطا فرما دلها را آرام بخش و جانها را راحت عطا کن تا چون به ملکوت صعود نمائیم به لقايت فائز گردیم و در انجمن بالا مسرور و شادمان باشیم توئی دهنده و بخشنده و توانا.

ع ع

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۱۱۷

الرّاقِدِينَ قُلْ قَدْ نَبَتِ غُصْنُ الْأَمْرِ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الَّذِي اسْتَحْكَمَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِ الْمَشِيَّةِ وَ اِزْتَفَعَ فَرْعُهُ إِلَى مَقَامٍ أَحَاطَ كُلُّ الْوُجُودِ فَتَعَالَى هَذَا الصُّنْعُ الْمُتَعَالَى الْمُبَارَكُ الْعَزِيزُ الْمُنِيعُ أَنْ يَا قَوْمَ تَقَرَّبُوا إِلَيْهِ وَ دُوفُوا مِنْهُ أَنْمَارَ الْحِكْمَةِ وَ الْعِلْمِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ وَ مَنْ لَمْ يَذُقْ مِنْهُ يَكُونُ مَحْرُومًا عَنِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ لَوْ يُزْرَقُ بِكُلِّ مَا عَلَى الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ قُلْ قَدْ

فُضِّلَ مِنْ لَوْحِ الْأَعْظَمِ كَلِمَةً عَلَى الْفَضْلِ وَ زَيَّنَهَا اللَّهُ بِطِرَازِ نَفْسِهِ وَ جَعَلَهَا سُلْطَانًا عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَ آيَةً عَظَمَتْهُ وَ
 اِقْتَدَارِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ لِيُمَجِّدَنَّ النَّاسَ بِهِ رَبَّهُمُ الْعَزِيزَ الْمُقْتَدِرَ الْحَكِيمَ وَ يُسَبِّحَنَّ بِهِ بَارئَهُمْ وَ يُقَدِّسَنَّ نَفْسَ اللَّهِ الْقَائِمَةَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا إِلَّا تَنْزِيلٌ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ قَدِيمٍ قُلْ يَا قَوْمِ فَاشْكُرُوا لِلَّهِ لِيُظْهِرَهُ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضْلُ الْأَعْظَمُ عَلَيْكُمْ وَ
 نِعْمَتُهُ الْأَنْتُمْ لَكُمْ وَ بِهِ يَحْيَى كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ فَقَدْ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ فَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ جَمَالِي وَ
 كَفَرَ بِزَهَانِي وَ كَانَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ إِنَّهُ لَوَدِيعَةُ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ أَمَانَتُهُ فِيكُمْ وَ ظُهُورُهُ عَلَيْكُمْ وَ طُلُوعُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ

رساله ایام تسعه ص ۳۶۲

۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

« این عبد را تو میدانی که از بدایت امر، شب و روز فکری جز به قدر وسع و عجز خویش در خدمت به امرالله نداشتم و
 و دمی نیاسودم و شبی نیارمیدم. هیچ شامی آرام نداشتم و هیچ بامدادی راحت فؤاد نیافتم. در جمیع احوال در
 جوش و خروش و تعب بودم و در کلّ اوقات در مشقت و زحمت و حال نیز شب و روز در زحمت بینهایت بسر میبرم
 و در مشقت جان و وجدان، روز، شب میکنم و در کلّ احوال، متضرّع به ملکوت ابهت هستم که بزودی ترک این قالب
 بالی ضعیف نمایم و به آستان مقدّس ملکوت توجّه کنم و به هیچ وجه از نفسی گله ندارم و از کسی دادرسی نطلبم.
 این چند روز را به خدمت عتبه مقدّسه مشغولم و جز اعلاء کلمه الهیه شب و روز مشغولیتی نخواهم. جمیع اوراد و
 اذکار را فراموش نمودم و ورد واحد را ذکر مستمر نمودم و آن نشر نجات الله و تشویق و تحریص بر اعلاء کلمه الله
 است. ادّعی مقامی ندارم و مدّعی رتبه ای نیستم. یک عبد مُبْتَهَلَم و یک بنده متضرّع ».

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵

۶- بیان مبارک حضرت ولی محبوب امرالله

خدمات عظیم و تاریخی حضرت عبدالبهاء در جهان ادنی خاتمه یافت و مأموریت مقدّسی که از طرف آب بزرگوارش
 به عهده آن وجود مبارک مَحْوَل گردیده بود پس از بیست و نه سنه به نهایت اعزاز و اجلال اکمال پذیرفت. فصل
 مُشْعَشَعی بر تاریخ قرن اوّل بهائی افزوده شد و عصر پر انوار رسولی که از آغازش آن مُنادی ملکوت در آن مُشارک و
 مقام فرید و مسؤولیت خطیری را عهده دار بود به انتها رسید. این مَطَّلَع فیض الهی و مشرق مواهب سبحانی،
 مصائب و بلائی تحمّل فرمود که احدی از تابعان و پیروان این ظهور اکرم که بمشهد فدا شتافته بدان درجه تحمّل
 نموده و در نصرت امر الهی و خدمت به عتبه مقدّسه یزدانی به قیامی برخاست و به مجهودات و مشروعات عظیمه
 ای دست زد که هیچ یک از حامیان و مجاهدان آئین رحمانی بدان عرصه پا ننهادند و بالاخره در ایام حیات مقدّسش
 شاهد فتوحات و انتصاراتی گردید که نه مُبَشِّر اعظم این امر ابداع افخم و نه شارع قدیرش، هیچ یک به دیده
 عُنصری مشاهده ننموده بودند.

قرن بدیع

7- قسمتی از پیام رضوان ۲۰۱۹ بیت العدل اعظم

جامعه بهائی صدمین سال صعود حضرت عبدالبهاء را نیز به یاد خواهد آورد، لحظه‌ای که مولای محبوب از قید این جهان آزاد گشت تا به اب بزرگوارش در رفراف اعلی بپیوندد. مراسم تشییع عرش مبارک که روز بعد از صعود واقع شد رویدادی بود که "فلسطین نظیر آن را هرگز مشاهده نموده بود." (ترجمه) پس از اختتام مراسم، عرش مبارک در حجره‌ای در ضریح مقدّس حضرت باب استقرار یافت. اما منظور نظر حضرت شوقی افندی آن بود که این محل ترتیبی موّقت باشد تا در زمان مقتضی مرقدی شایسته مقام بی‌مثیل حضرت عبدالبهاء بنا گردد.

آن زمان اینک فرارسیده است. از عالم بهائی دعوت می‌کنیم که به ساخت مقامی پردازد که محلّ استقرار ابدی آن رمس مطهر گردد. این بنا در مجاورت باغ رضوان، در زمینی که به قدوم جمال مبارک متبرک گردیده، ساخته خواهد شد و بدین ترتیب مرقد منور حضرت عبدالبهاء در مسیر آن هلالی که اعتاب مقدّسه در عکا و حیفا را به هم متصل می‌نماید قرار خواهد گرفت

۸- سرمای همدان

روزی به مسافرین همدانی فرمودند شبها که منزلتان سرد نیست؟ کسانی که سرمای همدان را دیده اند از این هواها پروا ندارند. سرمای همدان معرکه است ما وقتی از همدان گذشتیم زمستان بود و عبور از گردنه اسدآباد خیلی مشکل بود با وجود صافی هوا سرما در نهایت شدت بود. من لباس برگ نازکی در بر داشتم مثل صافی بود جورابم هم پنجه نداشت خیلی سردم میشد. پاهایم را سرما زده به طوری که حالا هم در زمستان پنجه های من درد میکند. چون تمام اموالمان را تاراج کردند و چیزی نبود که با آن لباس خوب تهیه شود. وقتیکه به اسدآباد رسیدیم قرار شد برای رفع سرما حلو تهیه کنیم. جناب کلیم مامور انجام این کار شدند ولی چون چراغ نبود عوض هل و دارچین فلفل زیادی توی حلو ریخته بودند. وقتیکه حلو را خوردیم تا ناف را میسوزاند متصل به آب تا صبح آب خوردیم. خیلی سفر پر زحمتی بود ولی چون در ظل عنایات جمال مبارک بودیم خوش بودیم. در بیستون از یک کاروانسرای شاه عباسی منزل کردیم. خیلی کثیف بود جناب کلیم رفتند گوشت خریدند جمال مبارک به طور مزاح فرمودند موسوی بیا شاگرد طبخ شو تا پلو درست کنیم و دستور فرمودند قرمه پلو درست کنند. خیلی لذیذ شد به طوری که لذتش هنوز در مذاق من باقی مانده.

(برگرفته از خاطرات تشریف جناب درآگاهی در حضور حضرت عبدالبهاء خاطرات سی و سه روزه جناب درآگاهی،

حکایاتی از حضرت عبدالبهاء ص ۷۸)

هوالبهی

ای خدا رحمی فرما، و این جان پژمرده مرا آزادی عطا فرما و به زودی در آستان خاضانت حاضر کن، قسم به جمالت که خانه دل بشدتی تنگ و مغموم است که دل، گلوخ و سنگ پر خونست، از جمیع جهات بحر احزانست، که پر موج است، و ناله و فغانست که متواصل به اوجست، تعجیل فرما نه تأجیل، تا این روح به تنگ آمده از تن، از ظلمات مهلکه امکان و عسرت و فرقت و حرقت نجات یافته، در آستان مقدّست توجّه نماید و در سایه الطاف دوستانت مقررگزیند ...

مکاتیب جلد ۷ ص ۷۴

۱۰- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

همیشه در فکر آن بودم که احبا مسرور و خوشحال باشند. اگر میدیدم که نفسی اندکی حزنی یافته ولو بی سبب بکمال قوت میکوشیدم که آن حزن را زائل کنم و او را خوشنود نمایم... همواره ستر مینمودم و خود را بنادانی میزدم و تجاهل میکردم و راضی به آن نمیشدم که اظهاری نمایم و یقین میکردند بیخبرم بلکه نادانم... دلگیری اگر بماند روز بروز ازدیاد یابد و عاقبت نتایج خوش نبخشد. تو باید مثل عبدالبهاء محو و فانی باشی. نگاه برفتار نفسی نمائی همه توجّهت بامر الله باشد مد نظرت این باشد. دیگر بهیچ وقوعاتی اهمیت ندهی محویت محویت محویت. فنا فنا فنا مغناطیس تایید الهی است. ملاحظه مینمودی که عبدالبهاء چه قدر محو و فانی بود. تاسی به عبدالبهاء کن و به عبودیت آستان مقدس قیام نما... امیدم چنان است که جمال مبارک مکافات فرماید و یقین است که میفرماید. باری خشنود باش مسرور باش مطمئن باش. من نهایت محبت بتو دارم و از شدت محبت است که این را مینگارم و علیک البهائیه.

۱۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

... اگر از مصائب و بلاهای عبدالبهاء پرسش نمائی بحری است بی کران و پر موج و طوفان ولی عبدالبهاء در نهایت سکون و قرار و به غایت سرور و فرح و انبساط بلکه جشنی است آراسته و بزمی است زینت یافته و امیدوارم که جام لبریز شهادت در نهایت جشن و بزم به دور آید و سرمست آن باده گردم. اما شما باید نظر به بلاهای عبدالبهاء نکنید قوت و اقتدار بنمائید و مقاومت جهانیان کنید و به جهت محبت عبدالبهاء تحمّل شماتت اعدا و ملامت دشمنان بفرمائید در هر حال دل و جان من با شماست چه در این جهان و چه در جهان بالا...

منتخبات مکاتیب ج ۵ ص ۱۲۲

هنگامی که حضرت عبدالبهاء در شهر نیویورک تشریف داشتند، یکی از مؤمنین مخلص و پرشور را نزد خود فرا خواندند و فرمودند: «اگر فردا صبح زود نزد من بیایی، به تو یاد خواهم داد که چگونه دعا کنی!» آقای (م) مشعوف و مفتخر از موهبتی که نصیبش شده بود، در ساعت ۴ بامداد روز بعد، از خواب می‌پرد و خیلی سریع طول شهر را طی می‌کند و رأس ساعت ۶ برای گرفتن درس دعا، در محضر مبارک حاضر می‌شود. معلوم است که او با چه امید و انتظار شدیدی از این عنایت استقبال کرده بود. به محض ورود می‌بیند که حضرت عبدالبهاء کنار تخت زانو زده، به دعا و مناجات مشغولند و خود نیز در حالی که سعی می‌کند درست در مقابل آن حضرت بنشیند، به تقلید از هیکل مبارک به دعا و مناجات می‌پردازد. او وقتی مولای مهربان را چنان مستغرق افکار و ادعیه ی خود می‌بیند، اول به آهستگی برای خانواده‌اش و دوستانش و بعد هم حتی برای سران و تاجداران اروپا شروع به دعا خواندن می‌کند. اما هیچ کلامی از مرد آرامی که در مقابلش جالس بوده نمی‌شنود. بعد تمام ادعیه‌ای را که از حفظ داشته، مرور می‌نماید و همه‌ی آن‌ها را یکی دو بار دیگر هم تکرار می‌کند، اما هم‌چنان هیچ صدایی آن سکوت سنگین و پرائنتظار را بر هم نمی‌زند. آقای (م) کم‌کم دستی به زانوهایش می‌کشد و شروع می‌کند بی‌هدف به این طرف و آن طرف نگاه کند، و در حالی که به صدای پرندگان که از بیرون پنجره مزدهی دمیدن صبح را می‌داده‌اند، گوش می‌کند؛ باز هم اطراف اتاق را برانداز می‌نماید. یک ساعتی می‌گذرد و رفته رفته ساعت دوم نیز سپری می‌شود. پاهایش کمی بی‌حس می‌شود. چشمانش که سطح دیوار را نظاره می‌کرده، تَرکی در آن می‌بیند. برای گذراندن وقت و کمی هم کاستن از خستگی و ناراحتی، دستی بر آن می‌کشد؛ اما مجدداً نگاهش متوجه هیکل آرام پروقاری می‌شود که در کنار تخت جلوس نموده بود. این بار آثار خلسه و جذبه‌ی موجود در وجنات مبارک، او را مجذوب خود می‌کند. در حالی که از آن منظرگاه پرشکوه، حظ و حصه‌ی عمیق می‌برده، ناگهان تصمیم می‌گیرد که همچون هیکل اکرم، دعا کند. بلی، آرزوهای شخصیش را کنار می‌گذارد، درد و اندوه جسمانی و تضادها و نگرانی‌های درونی و حتی وسایل و اشیاء پیرامونی، همه را، انگار که هیچ‌وقت وجود نداشته‌اند، نادیده می‌گیرد و به گونه‌ای که گویی دیگر تنها از یک حقیقت آگاه بوده و آن میلی پرشور برای تقرب به آستان الهی است، در دل به مناجات مشغول می‌شود. چشم فرو می‌بندد و عالم و عالمیان را، به کلی فراموش می‌کند. آن‌گاه قلبش به نحو شگفت‌انگیزی از روح دعا سرشار می‌شود؛ دعایی مشتاقانه و شادمانه و پرجذبه. سپس احساس می‌کند که وجودش از ماء تواضع پاکیزه شده و تحت تأثیر آرامشی بدیع، تعالی یافته و به آستان الهی تقرب جسته است. آری حضرت عبدالبهاء در عمل به او آموخته بود که چگونه دعا کند. در این وقت، سرور عکا، ناگهان قیام می‌فرماید و به او نزدیک می‌شوند و چشمان تابناکشان را همراه با لبخندی ملکوتی به این وجود متواضع جدیدالولاده می‌دوزند و می‌فرمودند: «وقتی دعا می‌کنی، نباید به درد و رنج جسمانیت فکر کنی. نباید به پرندگان بیرون پنجره و یا شکاف‌های دیوار اتاق بیندیشی!» و آن‌گاه چهره‌ی مبارک حالتی جدی به خود می‌گیرد و می‌فرماید: «وقتی می‌خواهی دعا کنی، از ابتدا باید بدانی که در محضر حی قیوم ایستاده‌ای.»

او که به عباس افندی معروف شده بود و بعد از درگذشت پدرش لقب عبدالبهاء را برای خود برگزید در طول زندگانی خود، چه در زندان و چه بعد از آزادی، یکی از پربارترین و تاریخ‌سازترین شخصیت‌های دویست سال گذشته ایران گردید. اگرچه در تبعید و اسارت، فرصتی برای درس و مکتب نداشت، اما با آموزش خانگی زیر نظر پدرش، قلمی معجزه‌آسا و توانا به دست آورد که آن را به مدت پنجاه سال بر زمین نگذاشت و بیش از بیست‌وهشت هزار قطعه نامه و تعدادی کتاب و رساله در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، دینی، اقتصادی، سیاسی، فلسفی و علمی به‌جای گذاشت که بیشترشان به نثر شیوای فارسی و یا عربی فصیح بود. با وجود بیماری و کهولت سن به مدت سه سال متوالی به نقاط مختلف مصر، اروپا و آمریکا سفر نمود و در بیش از چهارصد مکان و در حضور ده‌ها هزار شنونده سخنرانی کرد. او یکی از نخستین ایرانیانی بود که به این شکل به آمریکا و اروپا سفر کرد و با چنین استقبال بی‌نظیری مواجه گردید.

روزنامه‌ها و نشریات آن زمان، شیفته این شخص ایرانی شدند که با لباس و آداب شرقی، از صلح عمومی، وحدت ادیان، برابری حقوق زنان و مردان و ترک تعصبات نژادی، دینی و ملی سخن می‌گفت. وی از فرهنگ خردگرایی، تعلیم و تربیت عمومی، لزوم هماهنگی دین با علم و عقل، حمایت از فقرا، اخلاقیات و مبارزه با هر شکلی از فساد، آزادی و آزادگی، اهمیت نهاد خانواده، فرهنگ صلح‌جویی و مهرورزی، دوستی و آشتی میان نژادها، ملت‌ها، اقوام و قبایل مختلف عالم، عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی، رفاه فردی و اجتماعی، شرایط حکومت‌داری و ساختن جامعه‌ای پویا و سالم سخن به میان می‌آورد. پیامش گیرا بود و ژرف. مریدانش نه فقط ایرانیان و شرقیان، بلکه غربیان بسیار بانفوذ و متفکر آمریکا و اروپا نیز بودند. شهرتش جهان‌گیر شد. او را به‌درستی پیشگام فرهنگ جهان‌نگرانه و اندیشه جهانی‌شدن روابط انسانی و وحدت و یگانگی می‌دیدند و منادی صلح عمومی می‌خواندند. آثارش به بیش از هشتاد صد زبان زنده دنیا ترجمه گشت و الهام‌بخش دوستداران و پیروانش در همه عالم گردید.

اما او دغدغه دیگری نیز داشت. قلبش هنوز در ایران و با ایرانیان بود. از همان هشتادسالگی باوجود بی‌مهری علما و حاکمان وقت، ایران و ایرانی را قلباً دوست می‌داشت و با ایرانیان در تمامی گوشه‌وکنار کشور و جهان در تماس بود. نه تنها برای بازسازی ایران و رسیدن دوباره به تمدنی شکوهمند، صدها اثر مکتوب از خود به‌جای گذاشت، بلکه در اجرای طرح‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، مانند ایجاد مدارس دخترانه و پسرانه در سراسر ایران، دعوت بانوان آمریکایی برای تأسیس بیمارستان در طهران و کمک به اداره مدرسه‌های جدید، ترویج موسیقی اصیل ایرانی و دیگر اقدامات بی‌شمار تا پایان زندگانی خود کوشا بود. شرقیان و غربیان را به خدمات مخلصانه به مردم ایران دعوت می‌نمود و تا واپسین دم در اعتلای نام و مقام ایران در نزد افکار عموم مردم جهان، اقدامات خستگی‌ناپذیر خود را ادامه داد. قلباً ایمان داشت که «ایران، مرکز انوار گردد» و «خاک تابناک شود» و در این راستا از هیچ تلاشی دریغ نکرد.

در آستانه یکصدمین سال درگذشت وی، میلیون‌ها نفر در سراسر عالم آماده می‌شوند تا زندگانی پربار این فرزند برومند ایران‌زمین را در خاطر مردم جهان زنده نگاه‌دارند و پیام صلح‌دوستی و وحدت‌خواهی‌اش را گوشزد جهانیان نمایند. از جزایر پاسیفیک گرفته تا روستاهای بیابان‌های قلب آفریقا، از جنگل‌های آمازون تا کوهپایه‌های آسیای مرکزی، از دهکده‌های کوچک در خاور دور تا شهرهای مجلل در آمریکا و اروپا؛ زن و مرد و پیر و جوان از هر نژاد و

رنگ و ملیت، یادش را گرامی می‌دارند، داستان‌های عشق و محبتش به فقیران و مسکینان را سینه‌به‌سینه بازگو می‌کنند، اخلاق و رفتار انسانی‌اش را الگوی زندگانی می‌نمایند، آراء و نگرش سازنده و امروزی او را برای ساختن جامعه‌ای سالم و نو ترویج می‌دهند و با عشق و مهرورزی از ایران که موطن اوست یاد می‌کنند

از سایت گنج پنهان

۱۴- شعری به مناسبت صعود حضرت عبدالبهاء

دُر نایاب حقیقت امشب
از دل روضه ناسوتی حیفا
به حریم دل و دلبر پیوست

صدف قصر کمال دل و اندیشه و روح
به سر انگشت اشارت از حق
گوهر مهر بدخشان وفا را به ملائک بخشید
بلبل عشق گلستان عبودیت حق
آشیان را ویران

قصد آن قاف وفا کرد به فرمان پدر
روضه را با ثَمَن عشق به یاران بخشید
گلشن قدسی بهجی تا صبح
شاهد کندن دل بود از این گلخن نور
شاهد کندن دل بود از این گلخن حور
شاهد هجرت گل بود به گلخانه نور
شاهد خستگی و پای نهادن به فرار
طاقتی طاق شده ماندن در قول و قرار
شاهد پس زدن سفره به هنگام سفر
سوی معراج شدن، وقت ملاقات پدر
دُر نایاب حقیقت امشب
از دل روضه ناسوتی حیفا
به حریم دل و دلبر پیوست
و ملائک دم صبح
پر پرواز بشر را با نور

به سراپردهٔ قدسی خدایی بردند
تا در آن خیمه ربانی عشق
فارغ از خستگی عالم خلق
به تماشای گل روی بهاء بنشینند
عارف و عاقل و عاشق دیدند
که سواری آمد، مرکب از جنس بلور
در شعاعی از نور، بار سنگین امانت را برد
پرده بر هیکل نورانی مهتاب کشید
و در آن سفره آبی خدایی گم شد
عارف و عاقل و عاشق همه سر درگم و مات
همه مبهوت و لبالب ز سؤال
که چرا پاکترین عبد خدا
مزهٔ زندگی خاکی ما را نچشید

کودکی رنج سفر برد و به همراه پدر
در بلایا طلب عون و عنایت می‌کرد
و سحرگاه مدام اشک فراوان می ریخت
یادمان مانده که در سختی راه
سوز سرما چه بیدادی داشت
دست اولاد خدا می لرزید
سفره از نعمت معموله حق خالی بود
نان خشکیده نبود
آرد، مادر به دستان مبارک می ریخت
بی گمان آن بالا پشت آن پرده آبی خبریست
حجله ایی بسته خدا محفلی کرده به پا
و به پاس همهء قُرب چنین میهمانی
انبیاء دست پر امروز به دیدار خدا پر آمده اند
شهر حیفا امروز
غرقه در شیون و فریاد حبیبان خداست
صدف قصر از آن گوهر رخشان خالیست
آسمان دل مردم ابریست
چشمه چشم بشر خونبار است
چشم ها منتظر باران است

باوری بارور است در سر و دل
که می آید باران
که بچیند علف هرزه این باغ بزرگ
تا دهد عطر به گل تا دهد نظم به باغ
آن سواربست که خواهد آمد
آن سواربست که خواهد آمد

شعر از جناب عباس رئوفی

۱۵- شرح صعود

آن چه در ذیل می آید وقایع شب صعود مبارک می باشد که توسط کورتیس کلسی از احبای غربی که مدت زیادی در محضر حضرت عبدالبهاء زیست نقل شده است:

تاریخ، بیست و هشت نوامبر را نشان می داد. فریادی شنیده شد: برخیزید، برخیزید، حضرت مولی الوری، حضرت مولی الوری "شتابان به سوی بیت مبارک دویدم. موقعی که وارد بیت مبارک شدم، حاضرین در اطاق اشک میریختند و برخی دیوانه وار میگریستند.

میبایست عملاً راه خود را از میان جمع نالان و گریان که اکثراً ایرانی بودند باز کنم. وقتی به اطاق مبارک رسیدم، دکتر کروگ کنار تختخواب ایشان ایستاده بود. او رو به من کرده و گفت: " حضرت مولی الوری هم اکنون صعود فرمودند." سپس دکتر کروگ پلک های مبارک را بست. چند لحظه ای ساکت ایستادم و به آن هیكل مهیمن خیره شدم، کسی که به زندگی من نور تابانده بود؛ چقدر همواره در جوار ایشان احساس خوبی داشتم.

در اطاق اصلی میانی غوغایی به پا بود. برخی از نفوس به صدای بلند گریه می کردند. گویی از خداوند می پرسیدند که چرا باید چنین اتفاقی روی دهد؟ حال که حضرت مولی الوری صعود فرموده اند، امر مبارک چه خواهد شد؟ وجود مبارکی که می توانست به آن سؤالات پاسخ گوید، در آن سوی اطاق بود. حضرت ورقه مبارکه علیا با آرامش مشی می فرمودند و آن نفوس محزون را تسلی می دادند و رنج و الم آنها را می کاستند. متانت ایشان، استواری ایشان، جریان مداوم امواج محبت از سوی ایشان این اطمینان را می بخشید که امر مبارک دچار وقفه نخواهد شد. حضرت مولی الوری حتی در صعود خود مورث وحدت بودند و اصل وحدت عالم انسانی را پیش می بردند. نفوس از جمیع اطراف حیفاً، فقیر و ثروتمند، پهلوی به پهلوی به سوی بیت حضرت عبدالبهاء جایی که تابوت قرار داشت در حرکت بودند. سایرین از فواصل بعیده جهت حضور در مراسم تشییع رمس مطهر آمده بودند. مندوب سامی فلسطین، سر هربرت ساموئل، حاکم فینیقیه، حاکم اورشلیم، ترک ها، کردها، اعراب، یونانیان، مصریان، آلمانی ها، سوئیسی ها، امریکایی

ها، ایرانیها، انگلیسی ها بخشی از فوران خودجوش تکریم به حضرت عبدالبهاء بودند. جمعیت انبوه متحرک به جمعی حدود ده هزار نفره تبدیل شد. گویی حضرت مولی الوری روی قله کوه ایستاده با بازوان گسترده، انبوه جمعیت را چون یک عائله به سوی هم می کشند. حتی رهبران مذهبی، کشیشان، کاتولیک های رومی و ... در کنار زُعمای جامعه مسلمانان و رهبران یهودی گام بر میداشتند. آنها در محبت و تکریم نسبت به نفسی که می دانستند به عنوان یک مسجون منفور به فلسطین آورده شد و با محبت عمیق و خدمت بی قید و شرط به همه از درون قیود ظلم و ستم قیام کرد، متحد بودند.

نفوس از جبل کرمل به آهستگی بالا می رفتند و تابوت حامل رمس حضرت مولی الوری را از دست های گشوده دیگری تحویل می دادند. مردم برای افتخار حمل تابوت، ولو برای این که یک لحظه، با یکدیگر رقابت می کردند. آنها بهائی نبودند. مدت دو ساعت آنها پیش رفتند. بسیاری زاری می کردند: " خدایا، ای خدای من، پدر ما، ما را ترک کرد، پدر ما، ما را ترک گفته است." در نیمه راه مقام حضرت اعلی، گروهی از پسران پیشاهنگ، حلقه ای گل روی تابوت گذاشتند ... وقتی که بالاخره جمعیت متحرک انبوه به حدیقه محل مقام حضرت اعلی رسید، تابوت که با شال خوش رنگ ساده ای تزیین یافته بود روی میز ساده ای که با پارچه سفید رنگی پوشیده شده بود، به آرامی گذاشته شد. افراد گوناگون با ابراز محبت برای آخرین دفعه به یار عزیز از دست رفته شان به هم فشرده شده، به تابوت نزدیک شدند. نُه نفر به سخنرانی در مدح و تکریم ایشان پرداختند و این تکریم آن چنان شایسته بود که نیازی به ناطق بهائی پیدا نشد. سپس تابوت با احتیاط از روی میز برداشته شد و روی شانه های عریض خادم مقام قرار گرفت. وی آهسته به درون مرقدی قدم گذاشت که در اطاق مجاور محل استقرار رمس حضرت اعلی قرار داشت. تنها یک مرد می توانست تابوت را پائین ببرد، چه که جا برای فرد دیگری وجود نداشت. بعد از مراسم تشییع، همین خادم که مرد نیرومندی بود، دریافت که چرا روز قبل از صعود مبارک، حضرت مولی الوری سؤال حیرت بخشی از وی نموده بودند: " تو مرد نیرومندی هستی، نمی توانی مرا به جایی حمل کنی که بتوانم بیاسایم؟ از این جهان خسته شده ام."

إِلَهِي إِلَهِي أَنْتَ أَبْسُطْ إِلَيْكَ أَكُفَّ

التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الابتِهَالِ وَ أَعْفُرْ وَجْهِي بِتُرَابِ عَتَبَةِ تَقَدَّسَتْ عَنْ إِدْرَاكِ أَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ النُّعُوتِ مِنْ أَوْلَى الْأَبَابِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَبْدِكَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِبَابِ أَحَدِيَّتِكَ بِلِحْظَاتِ أَعْيُنِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَ تُعَمِّرَهُ فِي بَحَارِ رَحْمَةِ صَمَدَانِيَّتِكَ أَيَّ رَبِّ إِنَّهُ عَبْدُكَ الْبَائِسُ الْفَقِيرُ وَ رَقِيفُكَ السَّائِلُ الْمُتَضَرِّعُ الْأَسِيرُ مُبْتَهَلُ إِلَيْكَ مُتَوَكِّلٌ عَلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ يُنَادِيكَ وَ يُنَاجِيكَ وَ يَقُولُ رَبِّ أَيَّدْنِي عَلَى خِدْمَةِ أَحِبَّائِكَ وَ قَوِّنِي عَلَى عُبُودِيَّةِ حَضْرَةِ أَحَدِيَّتِكَ وَ نَوِّرْ جَبِينِي بِأَنْوَارِ التَّعَبُّدِ فِي سَاحَةِ قُدْسِكَ وَ التَّبَتُّلِ إِلَى مَلَكُوتِ عَظَمَتِكَ وَ حَقِّقْنِي بِالْفَنَاءِ فِي فَنَاءِ بَابِ الْوَهْيِيَّتِكَ وَ أَعِنِّي عَلَى الْمُوَاطَبَةِ عَلَى الْإِنْعَادِ فِي رَحْبَةِ رُبُوبِيَّتِكَ أَيَّ رَبِّ أَسْقِنِي كَأْسَ الْفَنَاءِ وَ أَلْبِسْنِي ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَ أَعْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ أَجْعَلْنِي عُبْرًا فِي مَمَرِ الْأَحْبَاءِ وَ أَجْعَلْنِي فِدَاءً لِلْأَرْضِ الَّتِي وَطَنَتْهَا أَقْدَامُ الْأَصْفِيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا رَبِّ الْعِزَّةِ وَ الْعُلَى إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ الْمُتَعَالِ هَذَا مَا يُنَادِيكَ بِهِ ذَلِكَ الْعَبْدُ فِي الْبُكُورِ وَ الْآصَالِ أَيَّ رَبِّ حَقَّقْ آمَالَهُ وَ نَوِّرْ أَسْرَارَهُ وَ اشْرَحْ صَدْرَهُ وَ أَوْقِدْ مِضْبَاحَهُ فِي خِدْمَةِ أَمْرِكَ وَ عِبَادِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ الْوَهَّابُ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّؤُفُ الْرَّحْمَنُ . ع ع

۱۷- مناجات خانمه

به زبان ترکی آذربایجانی

هو الابهی

رَبِّمِ رَحْمَانِمِ آرَامِ جَانِمِ! هر سحر گاه آسیرِ دَرِ دو آهَمِ و هر شبانگاه دستگیر بیداد حال تباہم. طُلُمت شب، تیرگی به اندوه پنهانم در و شمع جمع، شعله به جانسوز قلبه سوزانم در. فریاد و فغانم، داغِ نمایانم، چشم گریانم، حسرت اشتیاقِ مَه بُرهانم در. لطف و احسان امید ایدرم. یاالله! عبدالبهاء عباس